

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته به مناسبت ولادت امام جواد (علیه السلام) مطالبی بیان شد، اما در بررسی روایات سهو النبی (صلی الله علیه و آله)، پس از بیان این روایات به این جمع بندی رسیدیم که این روایات دارای اشکالات متعددی از جمله ضعف سند، اضطراب متنی و مخالفت با آیات مسلم قرآن است. آیات قرآن کریم، مانند «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» [1]، به وضوح بر عصمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مبرا بودن ایشان از خطا و اشتباه دلالت دارند.

نسیان انبیاء در قرآن کریم

برخی آیات قرآن ممکن است استشمام نسیان از سوی پیامبران را نشان دهد، مانند آیه «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» [2]، که نسیان را به حضرت موسی (علیه السلام) و همراه او نسبت داده است. همچنین در آیه «سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» [3]، موضوع نسیان با استثنای «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» مطرح شده است. با این حال، این استثنا به معنای وقوع نسیان برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، بلکه صرفاً بر قدرت الهی دلالت دارد که قادر است نسیان را عارض کند، اما نه اینکه چنین حالتی ضرورتاً رخ داده باشد.

نظر علامه طباطبائی در تفسیر آیه

مرحوم علامه طباطبائی (قدس سره) در تفسیر آیه سوره کهف بیان می‌کنند [4] که نسبت نسیان به یوشع بن نون، که طبق روایات همان جوان همراه حضرت موسی (علیه السلام) بوده، به معنای تصرف شیطان در مواردی است که به معصیت الهی مربوط نمی‌شود. ایشان می‌فرمایند انبیا در عصمت الهی از شیطان در مواردی که به معصیت برمی‌گردد محفوظ هستند، اما در مواردی که صرفاً ایداء شیطان باشد و به معصیت منجر نشود، دلیلی بر منع آن وجود ندارد. برای تأیید این نظر، ایشان به این آیه استشهاد می‌کنند که خداوند درباره حضرت ایوب (علیه السلام) می‌فرماید: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» [5]؛ در این آیه حضرت ایوب (علیه السلام) شکایت می‌کند که شیطان از طریق رنج و عذاب او را تحت تأثیر قرار داده است. بنابراین، علامه بر این باورند که ایداء شیطان در مواردی که معصیت محسوب نمی‌شود، ممکن است، اما این هرگز با عصمت انبیا در تعارض نیست.

در آیه «مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ»، به نظر می‌رسد مراد از شیطان، عامل یا نیرویی باشد که موجب رنج و عذاب حضرت ایوب (علیه السلام) شده است. به عبارت دیگر گرفتاری‌ها و رنج‌هایی که بر پیامبران وارد می‌شود، لزوماً به حوزه وسوسه یا معصیت مربوط نیست. انبیا از هرگونه تأثیر شیطانی که به معصیت یا انحراف از راه خدا منجر شود، معصوم هستند، اما این به معنای مصونیت آنان از تمام سختی‌ها و بلاهای ظاهری، از جمله بیماری یا گرفتاری‌های مادی، نیست.

حضرت ایوب (علیه السلام) در این آیه شکایت از نوعی رنج و عذاب ظاهری دارد که ممکن است ناشی از عوامل طبیعی، بیماری‌ها یا شرایط محیطی باشد و این رنج‌ها امتحانی الهی برای تکامل روحی و اثبات ایمان او بوده است. از این رو، این آیه

نشان‌دهنده محدودیت عصمت انبیا در موارد مربوط به بلاهای دنیوی و رنج‌های طبیعی است، درحالی‌که عصمت آنان در امور دینی و معصیت الهی کاملاً محفوظ است.

نظر حضرت استاد در تفسیر آیه

بر اساس محکّمات آیات قرآن، شیطان بر مخلصین، که انبیا و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) قدر متیقّن از آنان هستند، هیچ سلطه‌ای ندارد. آیه «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» [6] و دیگر آیات مشابه به روشنی این نکته را تأیید می‌کنند که شیطان نمی‌تواند وارد حیطه وجودی مخلصین شود یا بر آنها تأثیری بگذارد.

این حقیقت سبب می‌شود که واژه «شیطان» در آیه «مَسْنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» به گونه‌ای دیگر معنا شود. احتمال قوی این است که این واژه در این آیه به معنای عامل دیگری باشد که موجب رنج و عذاب ظاهری حضرت ایوب (علیه‌السلام) شده است، نه آن شیطان اغواگری که قصد گمراه کردن بندگان خدا را دارد.

این رویکرد تفسیری نشان می‌دهد که قرآن کریم گاهی از یک لفظ در موارد مختلف با معانی گوناگون استفاده می‌کند، و لزوماً نباید هر بار معنای واحدی برای آن در نظر گرفت. به‌عنوان مثال، کلمه «فتنه» در آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً» [7] به معنای «شرک» است، اما در آیات دیگر ممکن است به معنای «امتحان» یا «توطئه» باشد. این استفاده چندمعنایی از الفاظ در قرآن، غنای زبانی و معنایی آن را نشان می‌دهد و نیازمند بررسی دقیق با توجه به سیاق آیات و قرائن است.

ما دلیلی نداریم که واژه «شیطان» در هر آیه‌ای الزاماً به همان شیطانی اطلاق شود که در مقابل فرمان خداوند ترمّد کرد و از بهشت رانده شد. قرآن کریم گاهی از الفاظی استفاده می‌کند که بسته به سیاق و زمینه آیات، معانی متفاوتی دارند. در برخی موارد، «شیطان» می‌تواند به معنای هر عاملی باشد که انسان را به سختی یا رنج می‌اندازد یا از مسیر درست منحرف می‌کند.

در پاسخ به فرمایش مرحوم علامه طباطبائی (قدس سره) باید به محکّمات قرآن رجوع کنیم که بر اساس آن‌ها شیطان هیچ سلطه‌ای بر انبیا ندارد؛ نه تنها در باب معصیت، بلکه حتی در ایجاد سهو و نسیان نیز نمی‌تواند مؤثر باشد. بررسی تمام شواهد قرآنی و تفاسیر مرتبط نیاز به تحلیل گسترده‌ای دارد. با این حال، آیه 42 سوره مبارکه حجر، به‌عنوان یکی از شواهد محکم برای عصمت انبیا در برابر سلطه شیطان، نشان می‌دهد که هیچ گونه تصرفی از جانب شیطان در ایجاد نسیان یا سهو برای انبیا امکان‌پذیر نیست و این موضوع از اصول قطعی اعتقادی است که مفسران نیز بر آن اتفاق نظر دارند.

با توجه به آیه «لَا غُورِيَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ»، می‌توان نتیجه گرفت که شیطان هیچ‌گونه سلطه‌ای بر مخلصین ندارد و این آیه یکی از بهترین دلایل عصمت انبیا و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) است. این عصمت، نه تنها در برابر معصیت، بلکه در برابر سهو، نسیان و هر نوع تأثیری که شیطان بتواند ایجاد کند، نیز صدق می‌کند؛ چرا که منشأ همه این امور، وسوسه و سلطه شیطان است. بنابراین، وقتی قرآن به صراحت اعلام می‌کند که شیطان بر مخلصین سلطه‌ای ندارد، هر نوع تصرف شیطان در امور آن‌ها، از جمله ایجاد نسیان، نفی می‌شود.

علاوه بر این، روایاتی که دلالت بر سهو یا نسیان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دارند، با محکّمات آیات قرآن، مانند «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» [8]، در تعارض‌اند. همچنین، این روایات از لحاظ سندی دچار اشکال‌اند، متن آن‌ها دارای اضطراب است، و از نظر عقل نیز قابل پذیرش نیستند؛ زیرا با شأن والای عصمت انبیا منافات دارند. همان‌گونه که بسیاری از بزرگان نیز به این نکات تصریح کرده‌اند، روایاتی که در این زمینه وارد شده‌اند، قابل اعتماد و استناد نیستند.

شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» [9] تصریح می‌کند که روایات مربوط به سهو پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از منظر عقل غیرقابل

قبول‌اند: «و هذا مما تمنع العقول منه». همچنین، در کتاب استبصار[10]، هنگام نقل حدیث ذو الشمالین، می‌فرماید: «هذا مما تمنع منه الأدلة القاطعة»، یعنی این روایت با ادله قطعی عقلی و قرآنی که عصمت پیامبر را تأیید می‌کنند، در تضاد است.

مرحوم علامه حلی نیز همین موضع را اتخاذ کرده و سهو پیامبر را از منظر عقلی محال دانسته است.[11] اما مرحوم شیخ صدوق، با وجود پذیرش برخی از این روایات، نظری متفاوت دارد و سهو را به اسهائ تفسیر می‌کند و معتقد است اسهائ از جانب خداوند است، نه شیطان.[12] با این حال، این دیدگاه نیز با آیاتی همچون «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» [13] که اراده تکوینی خداوند بر رفع هرگونه پلیدی از اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است، در تضاد به نظر می‌رسد.

رجس، که به معنای مطلق پلیدی است، شامل گناه، نسیان، سهو و هرگونه نقص دیگری می‌شود. بنابراین، خداوندی که اراده کرده رجس را از اهل‌بیت (علیهم‌السلام) به‌طور تکوینی بزداید، نمی‌تواند عامل اسهائ یا نسیان در وجود مقدس پیامبر یا سایر معصومین باشد. این امر با مقام عصمت و اراده تکوینی الهی برای پاکی مطلق آن‌ها ناسازگار است.

اطلاق آیه تطهیر شامل همه اقسام رجس، اعم از گناه، نسیان، خطا و هر نوع نقص دیگری است که در شأن پیامبران و اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نیست. این اراده تکوینی الهی بر پاکی مطلق آن‌ها دلالت دارد و نمی‌توان آن را با اسهائ یا نسیانی که از سوی خداوند باشد، جمع کرد؛ زیرا اسهائ نیز نوعی رجس است و با این اراده تکوینی در تضاد است.

عقل طبق قاعده «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» حکم می‌دهد، اگر سهو در یک مورد پذیرفته شود، ممکن است در سایر احکام و دستورات نیز گمان سهو برود، و این امر اساس وحی و هدایت الهی را زیر سؤال می‌برد. بنابراین، عقل استقلالاً حکم می‌کند که پیامبر باید از هرگونه خطا، نسیان یا نقصی معصوم باشد.

این دو بیان عقلی و قرآنی در کنار هم، دلالت قوی بر نفی سهو و نسیان از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دارند. اراده تکوینی الهی در آیه تطهیر به‌صراحت دلالت بر عصمت مطلق دارد، و هرگونه احتمال سهو یا اسهائ، چه از جانب شیطان و چه حتی از سوی خداوند، با این اراده تکوینی ناسازگار است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] قرآن: سوره النجم، آیه 3، 4.

[2] همان، سوره کهف، آیه 63.

[3] همان، سوره الاعلی، آیه 6، آیه 7.

[4] ولا ضیر فی نسبة الفتی نسیانه إلى تصرف من الشیطان بناء على أنه كان یوشع بن نون النبی والأنبیاء فی عصمة إلهیة من الشیطان لأنهم معصومون مما یرجع إلى المعصیة وأما مطلق إیذاء الشیطان فیما لا یرجع إلى معصیة فلا دلیل یمنعه قال تعالی: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ» ص: ٤١ (طباطبایی، محمد حسین، «المیزان فی تفسیر القرآن»، ج 13، ص 341).

[5] «قرآن کریم»، سوره ص، آیه 41.

[6] همان، سوره حجر، آیه 42.

[7] همان، سوره بقره، آیه 193.

[8] همان، سوره النجم، آیه 3، آیه 4.

[9] قَبِينَ ع فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنَّ مَنْ لَا يَدْرِي مَا صَلَّى يَجِبُ عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ حَسَبَ مَا قَدَّمْنَاهُ مَعَ أَنَّ فِي الْحَدِيثَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ مَا يَمْنَعُ مَنْ

التَّعَلُّقُ بِهِمَا وَهُوَ حَدِيثُ ذِي الشِّمَالَيْنِ وَ سَهْوِ النَّبِيِّ ص وَ هَذَا مِمَّا تَمْنَعُ الْعُقُولُ مِنْهُ (طوسى، محمد بن حسن، «تهذيب الأحكام»، ج 2، ص 181).

[10] قَبِيْنَع فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنَّ مَنْ لَا يَدْرِي مَا صَلَّى يَجِبُ عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ دُونَ مَنْ تَيَقَّنَ مَعَ أَنَّ فِي الْحَدِيثَيْنِ مَا يَمْنَعُ مِنَ التَّعَلُّقِ بِهِمَا وَ هُوَ حَدِيثُ ذِي الشِّمَالَيْنِ وَ سَهْوِ النَّبِيِّ ص وَ ذَلِكَ مِمَّا تَمْنَعُ مِنْهُ الْأَدَلَّةُ الْقَاطِعَةُ فِي أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ السَّهْوُ وَ الْغَلَطُ ص. (طوسى، محمد بن حسن، «الاستبصار فيما اختلف من الأخبار»، ج 1، ص 371).

[11] احْتِجَّ مَالِكٌ بِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَجَدَ لِلنَّقْصَانِ فِي الصَّلَاةِ، وَ لِلزِّيَادَةِ بَعْدَهَا... وَ قَوْلُ مَالِكٍ بَاطِلٌ، لِاسْتِحَالَةِ السَّهْوِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (علامه حلى، حسن بن يوسف، «منتهى المطلب في تحقيق المذهب»، ج 7، ص 84).

[12] وَ لَيْسَ سَهْوُ النَّبِيِّ ص كَسَهْوِنَا لِأَنَّ سَهْوَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا أَسْهَاهُ لِيُعْلَمَ أَنَّهُ بَشَرٌ مَخْلُوقٌ فَلَا يَتَّخِذُ رَبًّا مَعْبُودًا دُونَهُ وَ لِيُعْلَمَ النَّاسُ بِسَهْوِهِ حُكْمَ السَّهْوِ مَتَى سَهْوًا وَ سَهْوُنَا مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَيْسَ لِلشَّيْطَانِ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ الْأَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ (ابن بابويه، محمد بن على، «من لا يحضره الفقيه»، ج 1، ص 360).

[13] «قرآن كريم»، سورة احزاب، آيه 33.

منابع

علاوه بر قرآن.

ابن بابويه، محمد بن على، من لا يحضره الفقيه، بی جا، 1363.

طباطبایی، محمد حسین، المیزان في تفسير القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352.

طوسى، محمد بن حسن، الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، تهران، دار الكتب الإسلامية، 1363.

طوسى، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، بی جا، 1365.

علامه حلى، حسن بن يوسف، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، مشهد، آستانة الرضوية المقدسة. مجمع البحوث الإسلامية، 1412.